

مبانی و شاخص های رشد معنوی انسان در قرآن

محسن قاسم پور^۱

چکیده

پکی از موضوعات محوری در قرآن انسان است که در مقایسه با سایر موجودات، از استعدادها و امتیازهایی برخوردار است. این وجوده ممتاز به ساحت معنوی و بعد غیر جسمی او معطوف است. پیش فرض بینادین در تحلیل شاخص های رشد انسانی و معنوی الگوی رفتاری اسوه های قرآنی است. پیامبران به مثابه انسان های رشد یافته شاخص هایی چون خردورزی، ایمان، شرح صدر، اخلاص و اعتدال را واجد بوده اند. این فضایل والای انسانی در حکم مقدماتی اند که انسان ها در نیل به هدف غایی شان که مرتبه قرب و عبودیت است، باری می بخشد. این مقاله با توجه به چنین وجوده ممتاز و با لحاظ ابعاد فطری انسان شاخص های رشد معنوی او را بررسی کرده است. این فضائل دست یافتنی و در عین حال ذومرات است.

کلیدواژه ها: انسان، رشد، قرآن، اسوه، معنویت، فطرت، اخلاق

۱. طرح مسئله

توسعه از مباحث پر دامنه و گسترده چند رشته ای علوم اجتماعی است. ایجاد گرایش هایی چون اقتصاد توسعه یا جامعه شناسی توسعه در زیر مجموعه رشته های اقتصاد و جامعه شناسی نشات گرفته از مباحث پر دامنه توسعه است. امروزه دولت ها نیز به منظور نیل به اهداف کلان خود در برنامه های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، برنامه ها و سیاست هایی را با عنوان توسعه،

۱. استادیار دانشگاه کاشان

طراحی و به مرحله اجرا می گذارند. بنابر این، این عنوان (development) بیشتر در حوزه علوم اجتماعی و اقتصاد و جامعه‌شناسی کاربرد دارد. در قرآن، این واژه به کار نرفته است. شاید بتوان واژه «رشد» را معادل آن تلقی کرد. لذا اگر به جای رشد، گاهی تعبیر «توسعه» به کار می رود، تعبیری مسامحه آمیز است. اساس برداشت فضیلت گرایانه از مقوله رشد به رشد معنوی انسان معطوف است، گرچه نمی توان پیوند رشد معنوی و پیشرفت مادی در جامعه تراز اسلام و قرآن را نادیده انگاشت؛ اما در عین حال، رشد معنوی آحاد جامعه بر توسعه مادی آنان اولویت دارد.

در یک جامعه اسلامی، خدا، محور و هدف رشد است. لذا برای شناخت و تبیین مبانی و شاخص‌های رشد یافتنگی باید به سراغ انسان‌شناسی قرآن رفت. بدین سان این مقاله، مبانی و رهیافت اسلام را در مقوله رشد معنوی و انسانی جستجو می کند. از آنجا که پس از خدا انسان، محوری‌ترین موضوع قرآنی است، در بحث رشد انسانی و تبیین معیار‌های آن، بیش از همه باید شاخص‌های انسان کامل و الگوهایی چون پیامبر(ص) مورد توجه قرار گیرند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲. هدف تحقیق

اهداف این تحقیقی از این قرار بوده است:

۱. آگاهی از مبانی و پیش فرض‌های رشد معنوی از نظر قرآن.

۲. تبیین معیارها و ویژگی‌های رشد معنوی انسان از دیدگاه قرآن.

بدین سان با توجه به اهداف مذکور این مقاله در پی پاسخ به دو پرسش اساسی است:

۱. آیا انسان در راه نیل به کمالات و غایبات خویش از استعدادها یعنی خاص، برخوردار است؟

۲. شاخص‌های اصلی این کمال و رشد یافتنگی چیست؟

ابتدا باید منظور از مبانی را در این نوشتار توضیح دهیم. مبانی در این مقاله آن دسته از پیشفرضها، اصول موضوعه و باورهایی است که در دیدگاه نگارنده شاخص های رشد معنوی انسان برآن مبتنی می گردند.

یکی از این مبانی عبارت است از وجود دوساختی انسان؛ به این معنا که انسان علاوه بر بعد جسمانی دارای گوهری به نام نفس یا روح است. حقیقت انسان و انسانیت او به روح اوست. به بیانی دیگر رشد شاخص های معنوی، در گرو این مبناست که انسان در بعد جسمانی منحصر نیست.

مبانی دیگر ذات و حقیقت دوگانه و متضاد انسان است. جنبه ای از ذات او به طبع حیوانی او مربوط است. غرایز و تمایلات حیوانی به وجود آورنده طبع آدمی است و حاکمیت این جنبه بر وجود انسان است که آدمی را حریص، بخیل، ظلم و جهول می کند و جنبه دیگر ذات او فطرت اوست. فطرت او معطوف و منسوب به روح اوست. انسان فطری طبع خویش را در مهار عقل و فطرت قرار می دهد. کمال و غایت نهایی انسان به همین جنبه از ذات مربوط می شود. از این مینا، مبانی مهم دیگری حاصل می گردد که قرآن برای انسان فطرت قائل است.

و بالاخره معنویت گرایی انسان به طور اعم و معنویت گرایی، کمال گرایی و خدا گرایی انسان متدین مسلمان را می توانیم، مبانی مهم دیگر در بحث رشد انسانی در نظر بگیریم. بر پایه این مبانی، شاخص های رشد معنوی انسان از نگاه قرآن مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد.

۳. زیرساخت ها

شاپیته می نماید پیش از پرداختن به شاخص ها، فطرت و استعدادهای آدمی به عنوان زیرساخت بحث شاخص ها - که به نحوی با مبانی اول و دوم مربوط است - مورد کاوش قرار گیرد.

۱.۳ انسان و فطرت

بر مبنای گزارش قرآن انسان از خلقت ویژه‌ای برخوردار است. روح خدا در او دمیده شده است: «فَإِذَا سُوِيَتْهُ وَنَفَخْتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (الحجر، ۲۹). انسان در فرآیند تکوین خلقت دارای ساختی خاص از وجود می‌گردد که در زبان قرآن به «خلقاً آخر» نامبردار است: «ثُمَّ انشَأْنَاهُ خلقاً آخر» (المؤمنون، ۱۴). این فصل مشترک همه انسان‌هاست که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و به قابلیت‌ها و زمینه‌های وجودی آنها مربوط است. گرچه انسان‌ها در کیفیت و شدت و ضعف انصاف به این ویژگی مشترک با همدیگر تفاوت‌هایی دارند، اما در اصل برخورداری آنان از این سرشت که ما آن را «فطرت» می‌نامیم، کمترین تردیدی وجود ندارد. اصل وجود دستگاه ادرائیکی و گرایش مشترک، بین انسان‌ها دلیل چنین مدعایی است. این که آدمیان بر اصول و قواعد بدیهی تکیه کرده و در فرآیند استنتاج، شرایط اعتبار اشکال قیاس را که علم منطق از آنها سخن می‌گوید – رعایت می‌کنند، دلیلی است بر وجود نظام ادرائیکی مشترک انسان. در بخش مربوط به گرایش‌های مشترک نیز، می‌توان از مقولاتی چون «حقیقت‌جویی» و «علم‌خواهی» و «فضیلت طلبی»، «زیبا دوستی» و «تمایل به پرستش» سخن به میان آورد که ویژگی فطری انسان‌ها و ملازم روح آنهاست (مطهری، فطرت، ۷۴-۸۵).

۱.۱.۱. قرآن و فطرت آدمی

برای فهم معنای فطرت در قرآن ابتدا باید معنای لغوی آن را بررسی کرد. ظاهرًا این کلمه قبل از قرآن سابقه‌ای ندارد (مطهری، فطرت، ۱۴). مصدر الفطر بافتح فاء يعني شکافتن (ابن منظور، ۱۰؛ ۲۸۵)؛ از همین روست که در قرآن آمده است: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ؛ آنگاه که آسمان از هم بشکافد» یا آیه «تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرُنَ مِنْهُ وَ تَتَشَقَّقُ الْأَرْضُ وَ تَغَرَّبُ الْجَبَالُ هَذَا» (مریم، ۹۰)؛ یعنی: چیزی نمانده است که آسمان‌ها (از این سخن) بشکافند و زمین چاک خورد و کوه‌ها به شدت فرو ریزنند. این معنا همچنین در این حدیث هم آمده است: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نَفَطَرَتْ قَدْمَاهُ؛ يَامِيرُهُ خَدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنْ قَدْرَهُ بِنَازَ إِسْتَادَ كَمَا يَأْسَى شَكَافَتْهُ شَدَّ (ابن منظور،

همان‌جا). در برخی منابع ذیل واژه فطرت به عبارت «فطر الله الخلق» اشاره شده و فعل «فطر» در معنای ایجاد و آفریدن و ابداع به کار رفته است (ابن منظور، ۱۰ / ۲۸۶). ابن اثیر فطرت را به معنای ابتداع و اختراع گرفته است (ابن اثیر، ۳/ ۴۵۷). در این صورت فاطر در آیه «الحمد لله فاطر السموات والارض» (الفاطر، ۳۵)، به معنای پدیده آورنده ای است که پدیده خود را بدون سابقه ای ایجاد کرده است. همچنین لغویان «فطرت الله» را نیرویی دانسته‌اند که انسان برای شناختن ایمان به کار می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۳۸۲). برخی دیگر فطرت را بـر وزن « فعله» (با کسر فاء و فتح لام) در اصطلاح علمای اهل ادب در حکم بنای نوع دانسته و از آن معنای «نوعی خلقت» استفاده کرده اند (ابن منظور، همان‌جا؛ طباطبائی، ۱۰ / ۴۵۵). ابداع (نوآوری و بـی سابقه بودن) و نوعی خلقت ویژه، رکن اساسی معنا شناختی این واژه است. «فطرت» که به معنای خلقت ویژه و ابتدایی است، در مورد انسان، اختصاصاً به کار رفته است و به اموری مربوط است که وی ابتدأ و ذاتاً و به طور غیر اکتسابی واجد آن است.

آیه ۳۰ سوره روم، این معنا را خاطر نشان می‌کند «فـاقـم وجـهـك للـدـين حـنـيفـاً فـطـرـتـ اللهـ التـى فـطـرـ النـاسـ عـلـيـهـا لـا تـبـدـيلـ لـخـلـقـ اللهـ». فطرة الله التي فطر الناس عليها؛ یعنی: گونه خاص از آفرینش که خدا به انسان داده است. از نظر مطهری فطرت و صبغه (بروزن جلسه) و حنف سه واژه ای هستند که در یک معنا به کار رفته‌اند و مفهوم‌های مختلفی هستند که مصدق و واحد دارند. بدین سان اگر کلمه فطرت (به معنای خلقت ویژه انسان) را در پیوند با دین بدانیم، با واژه‌های حنف و صبغه تراوـف دارند. به بـیانـی دیـگـرـ فـطـرـ وـ الـفـاظـ مـعـادـلـ آـنـ درـ قـرـآنـ حـاـکـیـ اـزـ نوعـ معـینـیـ اـزـ مـعـرـفـتـ وـ مـیـلـ اـسـتـ کـهـ درـ ضـمـیرـ آـدـمـیـ رـیـشـهـ دـارـدـ.

۳.۱.۲. جنبه‌های مختلف فطرت الهی بـشر

با توجه به دستگاه مشترک ادرائی و گـرـایـشـیـ درـ اـنـسـانـهاـ،ـ صـاحـبـ نـظـرانـ،ـ باـ الـهـامـ اـزـ اـینـ آـیـهـ بـرـ اـینـ باـورـنـدـ کـهـ هـمـ درـ نـاـحـیـهـ شـناـختـ وـ مـعـرـفـتـ وـ هـمـ درـ بـحـثـ گـرـایـشـهـاـ،ـ اـصـلـ فـطـرـ کـارـائـیـ خـودـ رـاـ نـشـانـ دـادـهـ استـ.ـ برـ اـسـاسـ «ـفـطـرـ عـقـلـ»ـ اـنـسـانـهـاـ اـزـ رـهـگـنـرـ شـناـختـ حـصـولـیـ،ـ وجودـ

خدا را تصدیق می کنند (طباطبایی، اصول فلسفه، ۵۱/۵-۵۲). از طرف دیگر تصدیق خدا از طریق علم حضوری (شهود) نیز، فطری انسان‌ها است (جواد آملی، ۹۴). معرفت به خدا از طریق علم حضوری و شهود، به ویژه در مقام اضطرار و پریشانی انسان نیز از نکاتی است که در قرآن به آن اشاره شده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْقَلْكَ دُعُوا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لِهِ الدِّينِ فَلَمَّا نَجَاهُمُ الْبَرُّ إِذَا هُمْ يَشْرُكُونَ» (العنکبوت، ۶۵). نمونه دیگر این معرفت وقتی است که انسان شدیداً گرفتار می شود و دل او به نقطه‌ای متوجه می گردد که امید نجات فقط از او (خداؤند) می‌رود: «وَمَا بَكَمْ من نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَكَ الظُّلْمُرَ الْفَالِيَهِ تَجْرِيُونَ» (النحل، ۵۳).

نوعی دیگر از گرایش فطری در وجود انسان است که موجود میل به پرستش آدمیان است. بر اساس این گرایش، انسان به حکم سرشت خویش، در جستجوی چیزی است که آن را تقدیس و پرستش کند. یکی از متفکران در این زمینه چنین گفته است: پایه خدا شناسی در دل آدمی و تمایلات و احساسات او پی ریزی شده است (مطهری، توحید، ۳۲). پس با توجه به این مراتب می‌توان گفت انسان بر حسب فطرت و خلقت ویژه خویش واجد جنبه‌های متعالی و فراحیوانی است. می‌توان آنها را از حیث شناخت و ادراک و نیز از حیث تمایلات و گرایش‌ها در حسن حقیقت جویی و گرایش به پرستش و زیبا دوستی جستجو کرد که در نهایت منجر به پیدایش علم، دین و هنر می‌شود.

نوع ارتباط فطریات انسان با مزایای او به گونه‌ای که در قرآن گزارش آن آمده است، از نوع ارتباط قوه و فعل است؛ یعنی: شکوفایی و به فعلیت رسیدن این قابلیت‌هاست که آدمی را به غایت خویش یعنی رشد و توسعه می‌رساند.

۳. استعداد‌های انسان از نگاه قرآن

از ویژگی‌های روحی انسان تمایلات یا گرایش‌ها اوست که توجیه کننده رفتار‌های ارادی انسان است. اراده و اختیار نیز بر دو پایه شناخت و گرایش استور است.

در روان‌شناسی نیز انگیزه‌ها مبحث مهمی به شمار می‌آید (کارдан، ۴۳۴/۱). گرایش‌های انسانی مانند حقیقت جویی، زیبا دوستی و میل به پرستش اختصاص انسان است؛ زیرا این مقولات کمال محسوب می‌شوند و انسان ذاتاً به کمال میل دارد. بررسی دقیق آیاتی که در آنها به موضوع انسان پرداخته، ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که انسان در قرآن برای نیل به کمال خویش که قرب یا عبودیت است، دارای استعداد‌هایی است؛ مانند: مقام خلیفة‌الله‌ی، کرامت و امانت داری. دقت در مضامین چنین استعداد‌هایی که به نوعی مزیت آدمی را در قیاس با موجودات دیگر خاطر نشان می‌کند. ما را به جایگاه و منزلت واقعی انسان آگاه می‌سازد.

قرآن، در باره مقام خلیفة‌الله‌ی بودن آدم که از نوع خلافت تکوینی است؛ نه اعتباری و یا قراردادی، فرموده است: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (البقرة، ۳۰). اساساً خلیفه باید واجد خصوصیات کسی باشد که خلافت او را بر عهده می‌گیرد. چون انسان جانشین و خلیفه خدایی است که کمال مطلق است، لذا خلیفه (انسان) باید در نمایاندن کمالات حق کامل‌ترین مظهر و برترین مخلوق باشد؛ زیرا او به «اسماء» علم پیدا کرده: «وَعَلِمَ آدَمَ الاسماءَ كُلُّهَا» (البقرة، ۳۱) و معلم ملاتکه شده است: «قَالَ يَا آدَمَ ابْنِهِمْ بِاسْمَهِمْ» (البقرة، ۳۲).

شایان ذکر است، این مقام، ویژه حضرت آدم (ع) نبود؛ زیرا «جاعل» در این آیه که اسم فاعل است، استمرار را می‌رساند. به علاوه به گفته قرآن، داود نیز خلیفه خدا بود: «يَا دَاوُودَ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص، ۲۶).

در خصوص کرامت انسان در قرآن می‌خوانیم: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِنَا تَفْضِيلًا» (الاسراء، ۷۰). این کرامت، ذاتی است و زمینه آن اختیار آدمی است. مفسران در معنای کرامت دیدگاه یکسانی ندارند. طبری تسلط آدمیان بر موجودات دیگر و تسخیر همه موجودات برای انسان را تفسیر کرامت دانسته است (طبری، ۹ / ۱۵۷). شاید بتوان گفت آیاتی که انسان را غایت خلقت بسیاری از موجودات معرفی کرده، دلیل تفسیر طبری در مورد کرامت است (القمان، ۲۰؛ البقرة،

). این تفسیر، خود تأکیدی است بر آن که کرامت، استعدادی است در حکم امتیاز آدمی. برخورداری از عقل و قدرت تمیز از جمله اقوال دیگر در تفسیر کرامت است (رازی، ۲۵۰/۱۲). در مورد امانت داری انسان در قرآن چنین آمده است: «اَنَا عَرْضَنَا الْامَانَةِ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالارضِ وَالْجَبَالِ فَابْيُنَ اَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَإِشْفَقُنَّهَا وَحَمْلُهَا الْاَنْسَانُ اَنَّهُ كَانَ ظَلَمًا جَهُولًا» (الاحزاب، ۷۲).

اگر امانت داری را به تکلیف یا ولایت الهی و استكمال علمی و عملی انسان تأویل کنیم، وی با حفظ این امانت به مقام ولایت الهی بار یافته و خداوند تمامی امور او را متکفل خواهد بود (طباطبایی، ۳۷۱-۳۷۰/۱۶). این منزلت مزیتی است که تنها آدمی امکان وصول به آن را دارد.

۴. کمال نهایی انسان

در قرآن تعبیر انسان کامل نیامده است. اما آیاتی وجود دارد که از آن بن مایه انسان کامل استفاده می شود. آیاتی نظیر: الحجر، ۲۹؛ السجده، ۹ و ص، ۷۲ که بر اساس آن انسان از روح خدا آفریده شده است. کمال انسان، یعنی رشد و استكمال نفسانی، هم جنبه نظری دارد و هم احوال و رفتار او را در بر می گیرد. در دیدگاه قرآن عبودیت، مقصد نهایی انسان است؛ مقصدی که کانون اصلی و هدف غایی در تربیت اسلامی است و به خوبی در آیه «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاَنْسَالَ لِيَعْبُدُونَ» انعکاس یافته است (الذاريات، ۵۶). انسان وقتی به این مقصد نهایی (عبدیت) دست یافت، در جرگه انسان های رشد یافته و هدایت شده ای قرار گرفته که می تواند الگوی انسان های دیگر باشد. در قرآن، ما واژه های دیگری را نیز می یابیم که به نحوی با مفهوم عبودیت متناظرند؛ مانند: «رشد»، «هدایت»، «قرب»، «تقوی»، «حیات طیبه»، «رضوان».... هم بوشانی این کلمات با عبودیت، در واقع به شئون و حیثیات مختلف آن ناظر است. اگر از لحاظ وجودشناسی، عبودیت را در نظر بگیریم، به زوج مفهومی «حیات طیبه» و

«تقوا» می‌رسیم. به عبارتی، تجلی عبودیت در وجود انسان در قالب حیات طیبه یا تقوا به منصه ظهور می‌رسد. بدین سان، باید گفت عبودیت، حیات طیبه و تقوا، متمایز از هم نمی‌باشند؛ بلکه عنین یکدیگرند؛ اما از حیثیات مختلف. رابطه عبودیت با رشد و قرب نیز به همین صورت است. اگر عبودیت را به عنوان مقصد در نظر بگیریم، همان نیل به رشد و هدایت است. (عنی راه یابی و راه یافتنگی). از سوی دیگر این مقصد، محبوبی یا مقصودی هم دارد. ما رابطه عبودیت با محبوب یا مقصود را نیل به قرب یا رضوان نام می‌نہیم. می‌توان چنین استنباط کرد که نیل به معرفت الهی که به نحوی در آیه «الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بینهن لعلموا ان الله علی کل شی قادر»(الطلاق، ۱۲) بازتاب یافته و ملاقات خدا در آیه کریمه «یا ایها الانسان انک کادح الى ربک کدحاً فملاقیه»(الانشقاق، ۶) که معرفتی حضوری و شهودی و وجودانی است، در فرهنگ قرآنی، «قرب» نامیده می‌شود. مصدق بارز انسان‌های راه یافته به این مقام، مقربین اند. در قرآن این گروه با وصف «سابقون» نامبردار شده اند (الواقعة، ۱۰). بنابراین صعود به قله رفیع عبودیت یا رشد و استكمال فسانی که با رعایت جمیع مراتب نظری و معرفتی و عملی حاصل می‌گردد، غایت کمال آدمی در دیدگاه قرآن است. هدف از بعثت انبیاء نیز در همین چارچوب قابل تبیین است. بر اساس آیه دوم سوره «جمعه» پیامبر(ص) آمده است تا ضمن تلاوت آیات، با تعلیم و تفسیر کتاب (قرآن) آنها را تا اوچ مرتبه ترکیه هدایت نماید.

۴. ذو مراتب بودن توسعه و کمال انسان

در قرآن تعبیر و عباراتی وجود دارد که ذو مراتب بودن رشد انسانی از آن مستفاد می‌گردد. اختلاف آدمیان بر مبنای اختلاف ایمانی و معرفتی آنهاست. در قرآن آمده است: «يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اتوا العلم درجات»، (المجادلة، ۱۱). نکته مهم این آیه آن است که درجات قرب به خدا متناسب با درجات معرفت است. تعبیر درجات به صورت «نکره» اشاره ای است

به عظمت این درجات و جمع بودن آن شاید اشاره‌ای است به تفاوت میان عالمان در این درجات.

«تقوا» نیز از مقولاتی است که حد یقین ندارد و آدمیان به فراغور معرفت و ایمان و درجه خلوص خود، واجد مراتبی از آن می‌شوند (بنگرید به شاخص ایمان و تقوا در ادامه مقاله). در قرآن می‌خوانیم: «فاتقوا الله ما استطعتم» (التغابن، ۱۶) یا در جایی دیگر آمده است: «اتقوا الله حق تقاه» (آل عمران، ۱۰۲). به نظر طباطبائی (۳۶۷-۳۶۸ / ۳) حق تقوا آخرین مرتبه تقواست و آن عبارت است از: عبودیت بری از «انیت» و غفلت. تقوا در آیه «فاتقوا الله ما استطعتم» شامل تمام مراتب تقواست. چنین است که ابتدا به رعایت حق تقوا فرا خوانده شده ایم و پس از آن، رعایت تقوا به قدر استطاعت. بر واضح است آدمیان در طریق کمال و در التزام به خدا ترسی، برخی حق تقوا را رعایت می‌کنند و برخی نیز به قدر استطاعت خود واجد تقوا می‌گردند. به علاوه در قرآن عباراتی چون «لهم درجات» (الانفال، ۴) یا «هم درجات» (آل عمران، ۱۶۳) آمده است که ذومراتب بودن کمال دلالت دارد.

۵. شاخص‌های رشد انسانی

مفهوم از شاخص در اینجا ویژگی‌های بارز و وجه غالب شخصیت یک انسان است. اگر نیل به غایت کمال آدمی در دیدگاه قرآن نیل به مرتبه‌ی عبودیت است، یک انسان باید برخوردار از چه ویژگی‌هایی باشد تا او را به هدف غایی نزدیک کند.

در نظر نگارنده ویژگی‌هایی که از این پس می‌آید و تبلور آن در اسوه‌هایی چون پیامبران الهی و جانشینان آنها و انسان‌های وارسته به چشم می‌خورد، برخی شاخص‌های رشد انسانی است.

بر مبنای آیات قرآنی نیل به مرتبه عبودیت در گرو تحقق خصائص والای انسانی است. برگز و پیدایی شاخص‌هایی مانند خردورزی، ایمان، اخلاق، مهر ورزی و اعتدال است که انسان تراز قرآنی را تعریف می‌کنند.

۵.۱. شاخص تعلق

ساز و کار حرکت کمال گرایانه انسان عقل است. اصل تعلق ناظر به ویژگی اندیشه ورزی انسان است. عقل باید به فعلیت برسد و بالطبع فعال سازی آن الزاماتی در پی دارد؛ از جمله برخورد با دنیای واقعیت، طرح پرسش، گذر از وادی شک و شبّه، نوزایی، نوآوری و آفرینندگی. بدین سان ملاک دینداری و ارزیابی سطح تدین و تعبد انسان‌ها به چگونگی و کیفیت به کاربستن عقلی است که وجه ممیز انسان با سایر حیوانات به شمار می‌رود. به بیان دیگر ویژگی‌های سرشته و ساختاری چون زیبایی گرامی، آرمان‌خواهی، در جستجوی معناپوشن، تنها در گرو فعال‌سازی عقل است که در نهاد انسان وجود دارد. تعمق در معنای عقل در فرهنگ قرآن بیان گر این نکته است که تعلق همان تفکر هدایت شده است. در خلال آیات قرآنی تبلور این شاخص اساسی را – در انسان‌های رشد یافته – در مقولاتی نظیر خردورزی – عبرت‌آموزی و حق‌خواهی می‌یابیم.

۱.۱. اندیشه و خردورزی

در قرآن، دعوت به تفکر، همواره ناظر به تفکری معین است. بر اساس آیه شریفه «قل انما اعظمکم بوحدة ان تقوموا الله مثني و فرادی تم تتفکروا» (سبا، ۴۶). تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر در مورد خود انسان و... از متعلقات تفکر قرآنی به شمار آمده است (بنگرید به آیات: البقرة، ۱۶۴؛ آل عمران، ۱۹۰-۱۹۱). از این رو یکی از ویژگی‌های عمومی انسان اندیشه‌ورزی در پدیده‌های هستی است. بر اساس این مبنای شاخص خردورزی در قرآن علامت رشد آدمی است. این ویژگی اساسی در قرآن انعکاس بارزی دارد. در قرآن چنان که پیش از این آمده خداوند خردمندان را همیای مؤمنان درجه می‌دهد و بر نقش توأمان علم و ایمان در رشد آدمی تأکید می‌کند: «يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اتوا العلم درجات» (المجادلة، ۱۱).

در جای دیگری بر پیوند تقوّا و خردمندی تأکید شده و آمده است: «فَإِنْ خَيْرُ الرَّازِدِ التَّقْوَىٰ وَإِنَّمَا يَأْتِي الْأَلْبَابَ» (البقرة، ۱۹۷).

۵.۱.۲. حق جویی و عبرت پذیری خردمندان

آیه: «اَفْمَنْ يَعْلَمْ اَنَّمَا اَنْزَلَ اللَّيْكَ مِنْ رِبِّ الْحَقِّ كُمْ هُوَ اَعْمَى اَنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ» (الرعد، ۱۹) بیانگر آن است که تنها خردمند، اهل تذکار است.

ملازمت هدایت یافتنگی و خردورزی نیز در آیه «... الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقُوْلَ فَيَتَبَعُونَ اَحْسَنَهُ اَوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأَوْلَئِكَ هُمُ اُولُو الْاَلْبَابِ» (الزمر، ۱۸) بازتاب یافته است. در این آیه، بر اتباع احسن به عنوان یک معیار رشد تاکید می‌شود. بر منبای این آیه لازمه بندگی انسان، استماع تمام اقوال و در نهایت انتخاب خردورزانه آنهاست. به علاوه در آیه تصریح شده است که خردمندان همان هدایت یافتنگانند. از آنجا که این انتخاب فرع بر شناخت است. لذا باید از بیوند خردورزی و دانش درباره انسان‌های رشد یافته غفلت ورزید.

بر اساس آموزه قرآن، عقل جز بر بستر علم نمی‌روید و برای عاقل بودن باید عالم بود. همان‌طور که در قرآن آمده است: «وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» (العنکبوت، ۴۳). به گفته علامه طباطبائی اهل دانش حقیقت معانی قرآن می‌فهمند (طباطبائی، ۱۳۶/۱۶). پرهیز از جمود و ظاهرگرایی و کوشش برای درک حقیقت و باطن مفاهیم قرآنی از خواص انسان‌های رشد یافته است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم پزشکی

۵.۱.۳. حلم و خردورزی

حلم و خردورزی نیز در بحث توسعه انسانی بیوندی وثیق دارند. برای فهم سجیه اخلاقی حلم باید نیمنگاهی به واژه جهل داشت. واژه‌هایی چون «ظُنُّ الْجَاهِلِيَّةِ» (آل عمران، ۱۵۴) «حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ» (المائدہ، ۵) «تَبَرِّجُ الْجَاهِلِيَّةِ» (الاحزاب، ۳۲) و «حُمْيَةُ الْجَاهِلِيَّةِ» (الفتح، ۲۶) در قرآن که همراه با ملامت و مذمت است، نشان از رفتارهای منفی اخلاقی قبل از اسلام دارد. تابلو ترسیم شده از جاهلیت در قرآن عمدتاً ناظر به همین ابعاد رفتاری است که در دوره خاصی از تاریخ عرب قبل از اسلام رخ داده است. برخی محققان نیز آشکارا سیمای طبیعت بشری را که جهل بر آن دلالت دارد، مربوط به نوعی الگوی خاص از رفتار منفی دانسته‌اند

(ایزوتسو، ۲۶۴). رفتار جاهلانه عمدتاً رفتار فردی است که به سرعت قدرت تسلط بر خویش را از کف می‌دهد و بی باکانه به عمل بر می‌خیزد (همان‌جا). بروز چنین پدیده رفتاری در فرد جاهل نقطه مقابل رفتاری است که با حلم توأم و از خصایص خردمندی است. حلیم از اوصاف خداوند است و در قرآن پیامبرانی چون ابراهیم (ع) به آن ستوده شده‌اند. صفت حلیم در قرآن ۱۵ بار آمده است که در ۱۱ مورد یکی از صفات الهی است و ۴ مورد دیگر از ابراهیم، اسحاق و شعیب برشمرده شده‌اند. در مورد ابراهیم در قرآن چنین می‌خوانیم: «ان ابراهیم لاوه حلیم» (التوبه، ۱۱۴); «ان ابراهیم لحلیم اووه منیب» (هود، ۷۵). همچنین وجود نمونه‌های فراوانی در سیره حضرت رسول اکرم (ص)، نیز حکایت از رفتار حلم‌گونه او در عرصه‌های شخصی و مدیریتی دارد. توصیه خدا به پیامبر که از جاهلان، کریمانه در گذرد (الاعراف، ۱۹۹)، بیانگر ارزش والای این رفتار در انسان‌های رشد یافته است. چنین می‌نماید که پیامبر (ص) از زمرة عباد رحمان خداوند است و رفتار او با سیک سران و جاهلان، بزرگوارانه و توأم با رفق و مدارا و حلم بوده است. نمونه رفتاری دیگر، بروخورد ملایم و سلام‌گونه بندگان خدای رحمان در مواجهه با جاهلان است (الفرقان، ۶۳). از این روست که در حدیثی امام صادق (ع) حلم و خردمندی و دانش را از لشکریان عقل و سفاهت و بی‌دانشی را از لشکریان جهل قرار داده شده است (کلینی، ۲۵/۱).

۵. شاخص ایمان

با به مقاد برخی آیات قرآن (الحجرات، ۷، ۱۴) ایمان از جنس گرایش و تسليم است و فراتر از شناخت و اعتقاد و در آن عنصر خضوع و محبت وجود دارد. ایمان به معنای باور عمیقی است که در وجود انسان رسوخ یافته است. رسیدن به مرحله قرب، به عنوان یک هدف غایی، بدون شناخت خدا و ایمان به وی بی معناست؛ بلکه باید گفت: مطلق ایمان به غیب، به عنوان بنیانی ترین مقدمه عملی در توسعه و رشد انسان مطرح است. اهمیت ایمان به غیب و خدا در

اخلاق تا حدی است که باید گفت: اخلاق بدون مبنای خداشناسی و ایمان به وی بسی معناست. قرآن در وصف مؤمنان که همان متقین اند، چنین آورده است: «الذین يؤمنون بالغیب» (البقرة، ۳).

محور اساسی ایمان، الله است و از همه انسان‌ها خواسته می‌شود که به الله ایمان آورند؛ اما در آیات بسیاری ضرورت ایمان به پیامبران و رسولان، کتاب‌های نازل شده، ملائکه و روز واپسین نیز جزء متعلقات ایمان شمرده شده است (البقره، ۶۲، ۲۸۵). خداوند این گروه مؤمن را که شاخص آن پیامبر (ص) است، دوست دارد (التوبه، ۷، ۲). در جای دیگر تصریح شده است که خداوند با متقین است (التوبه، ۱۲۳). عاقبت و سرانجام نیک برای متقین است (مود، ۴۹). پیامبری که به خوبی بندگان را به راه راست هدایت می‌کند، خود راه یافته است و خداوند ایمان را در قلب او نوری گردانیده تا وی با استفاده از آن تحت عنایت الهی هر که را از بندگانش بخواهد به راه آورد (الشوری، ۵۲). این نیست مگر خدادوستی و ایمان شدید پیامبر به خداوتکه مهم در این شاخص قابلیت ازدیاد و نقصان یافتن حقیقت ایمان است: «و اذا ما انزلت سورة فعنهم من يقول ايكم زادته هذه ايماناً فاما الذين امنوا فزادتهم ايماناً و هم يستبشرون» (التوبه، ۱۲۴). در قرآن، بارها به کاهش و افزایش نیروی ایمان و یا کفر تصریح شده است. بر این اساس در قرآن آمده است، کسانی هنگام خوانده شدن آیات الهی بر آنها ایمانشان افزونی می‌گیرد (الأنفال، ۲). از این میان راسخان در علم و صدیقان و انبیاءی چون ابراهیم، یوسف و ادریس به گفته قرآن که از صدیقین مؤمن به شمار می‌آمدند، از این زمرة اند (آل عمران، ۷، النساء، ۱۶۲، یوسف، ۴۶، مریم، ۴۱، ۵۶).

نکته دیگر در شاخص ایمان عنایت به احوال انسان‌های کمال یافته در فرایند ازدیاد ایمان است. مبنای این احوال، حضور و اراده خداوند در جان و اعمال و تصمیمات انسان است؛ چنان که در قرآن آمده است: «و ما تشاوون الا ان يشاء الله» (الإنسان، ۳۰)، منظور از احوال، اعمال باطنی و درونی آدمی است. اموری نظیر نیست، اخلاص، خضوع و خشوع، خوف و

خشیت، خلقيات و ملکات و سجایاي اخلاقى همچون سكينه در احوال مطرح آند. عارفان اين احوال را از مواهب الهى دانسته‌اند که بر قلب سالك وارد می‌شود(ابوعلى عنمانى، ۹۲). نفس و روان انسان، شدیداً تحت تأثير اين احوال است و هرچه انسان به لحاظ ايمانى، كمال ياقته تر باشد، بازتاب اين احوال در درون او افزون تر است. برای نمونه، می‌توان از «سكينه» به عنوان يك حال درونی مؤمن سخن به ميان آورد که باعث ازدياد ايمان می‌شود. قرآن در اين زمينه چنین فرموده است: «*هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيزَدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ*»(الفتح، ۴). سكينه آرامش و وقاری است که نفس مطمئنه، آن را واجد می‌گردد و توفيق و مشيت الهى در آن يك اصل است(سجادى، ۴۷۲). بر اساس اين آيه حال سكينه و آرامش باعث می‌شود که مؤمنان ايمانی را بر ايمان خود بيفزايند. در خصوص حال سكينه در جاي ديگرى از قرآن آمده است که خداوند آن را بر فرستاده خويش و مؤمنان فرو فرستاد و آرمان تقوی را ملازم آنان ساخت(الفتح، ۲۶). چنان که پيداست همراهی با آرمان تقوی نتيجه حال سكينه است.

نکته مهم ديگر در شاخص ايمان پيوند توکل و ايمان است. توکل، اظهار عجز در کاري و اعتماد کردن به ديگري است. وقتی اين ديگري خدا باشد، اطمینان به خدا و ياس از مردم و تسلیم خدا بودن و تنها به او اعتماد کردن است(ابن فارس، ۱۳۶/۶؛ ابن منظور ۲۸۷/۱۵). اين که در آياتی از قرآن توکل و ايمان کنار هم آمده اند(الملک، ۲۹؛ يونس، ۸۴؛ المائدة، ۲۲)، بيان گر نسبت اين دو مفهوم با يكديگر است. همچنين در آيات مختلفی آيه «*وَعَلَى اللَّهِ فَلِيَتُوکِلَ الْمُؤْمِنُونَ*» آمده است(بنگريد به: آل عمران، ۱۲۲؛ المائدة، ۱۱؛ التوبه، ۵۱؛ ابراهيم، ۱۱؛ التغابن، ۱۳؛ المجادله، ۱۰)؛ بر اين اساس می‌توان گفت: توکل لازمه ايمان است. توکل با تقوی و صبر هم کنار يكديگر به کار رفته است(الطلاق، ۲؛ النحل، ۴۲؛ العنکبوت، ۵۹). به تصریح قرآن اين شاخص بزرگ اخلاقی را پیامبراني بزرگی چون نوح، هود و شعیب دارا بودند(يونس، ۷۱؛ هود، ۸۸؛ عهود قرآن تقوی با ايمان پيوند وثيقی دارد و در بسياري از آيات قرآن اين دو واژه کنار يكديگر آمده‌اند(البقرة، ۱۰۳؛ الاعراف، ۹۶؛ محمد، ۳۶). اين ترادف معنائي باعث شده است،

تفسرانی یکی از معانی تقوا را ایمان بدانند(فخر رازی، ۲۱/۲). تقوا صرفاً یک مفهوم سلبی به معنای پرهیز از کردار ناپسند نیست؛ بلکه ملکه ای است که افزون بر دور ساختن انسان از معاصی او را به اعمال صالح نیز فرامی خواند؛ لذا تقوا با اعمال پسندیده گوناگون مانند وفای به عهد، احسان، عفو و... قرین شده است. در مطالعه نظام اخلاقی قرآن دو مفهوم بر و تقوا از بیشترین اهمیت برخوردارند و با یکدیگر پیوندی مستحکم دارند. ویزگی های «بر» در آیه ۱۷۷ بقره مخصوص متین است و به نظر طبرسی این آیه ویزه انبیاء- چهره های شاخص انسان های کامل – است(طبرسی، ۴۷۸/۱). پس از ثبات و استقرار ایمان مرحله ای در انسان رشد یافته ظهور می کند که به منزله ثمره آن ایمان استوار است و آن مرحله تقوا نامیده می شود. در اینجا مراد، حق تقواست که مرتبه ای رفیع از تقوا محسوب می شود: اتقوا الله حق تقاته(آل عمران، ۱۰۲). کسی که به این مرحله گام گذاشته نسبت به خواسته خدا در حالت تسلیم و رضاست. رضا خشنودی است و حتی بالاتر از صبر. ویزگی های متین در قرآن ذکر شده است(الانبیاء، ۴۹-۴۸، ق، ۳۱-۳۲؛ البقرة ۲-۴؛ آل عمران، ۱۳۵). اگر تقوا تعت محافظت قراردادن نفس باشد تا به ارتکاب گناه و خطأ دچار نگردد(راغب اصفهانی، ۵۳۱). مراتبش متفاوت است. گاهی انسان با تقوا به هنگام فکر لغزش، تقوا دارد(الاعراف، ۲۰۱). گاهی بالاتر از این هم وجود دارد؛ یعنی محافظت نفس در حد بازیبینی و محاسبه و نظر در کیفیت اعمال صالحی که در اثر تقوا به دست آمده است(الحشر، ۱۸). این مرحله شاخص انسان رشد یافته است.

۵. شاخص مهورزی

یکی دیگر از نشانه های انسان های توسعه یافته در نگاه قرآنی، مهورزی و رفتار محبت آمیز آنان با مردم است. آیاتی که می توان از طریق آن به این شاخص مهم بی برد، از قرارذیل است:

الف: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء، ۱۰۷). پیامبر(ص) آنقدر با امت خویش از سر رحمت رفتار می کرد که منافقان او را «أُذْنَ» خوانندند(التوبه، ۶۱). دقیقاً بعد از این تعبیر تعییر رحمت بر مؤمنان آمده و تصریح شده است که پیامبر بر خدا ایمان دارد.

ب: «فَبِمَا رَحْمَةِ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فِظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَاقْتُضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران، ۱۵۹).

نرم خویی و رفتار مداراگونه پیامبر(ص)، نسبت به مردم از نشانه های بارزی است که می توان در الگوی رفتاری اسوه ها بدان تمسک کرد. پیامبر این نرم خویی و مهر ورزی را به برکت رحمت الهی در مواجهه با اعتراضات پس از جنگ احمد از خود بروز داد. علامه طباطبائی بر آن است که با نزول این آیات خداوند روش پیامبر خویش را امضاء کرد؛ زیرا از قبل نیز دارای همین روش بود(طباطبائی، ذیل تفسیر آیه).

ج: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» (القلم، ۴). در این آیه پیامبر(ص) با «خَلْقٍ عَظِيمٍ» معرفی شده است.

در این خصوص، روایتی از پیامبر(ص) رسیده که فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اَمْرَنِي بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا اَمْرَنِي بِاقْتَالِ الْفَرَائِضِ» (ابن شعبه حرائی، ۴۷؛ طبرسی، ابوالفضل، ۴۵۰؛ سیوطی، جامع الصغیر، ۱). ۲۹۵/۱.

د: در اواخر سوره توبه چنین آمده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبه، ۱۲۸).

بر اساس این آیه، رنج مسلمانان بر پیامبر(ص) گران می آمد. او نسبت به هدایت مؤمنان حریص و دلسوز بود. سوز پیامبر(ص) تا آنجا بود که به خاطر ایمان نیاوردن گروهی، گویا می خواست جانش را از دست بدهد(الکھف، ۶).

۵. ۴. شاخص اخلاص

جان مایه اخلاص، بیزاری جستن از هر چه غیر خدادست(راغب اصفهانی، ۱۵۴). عبد مخلص کسی است که اندیشه ای جز اندیشه خدا در وجود او نیست. اخلاص هم در سخن است و هم

در عمل. بنده با زبانش شهادت می‌دهد و در درون و قلب خویش با ور دارد که خداوند از تمام جهات یکتاست. بیان رسای قرآن در سوره توحید بهترین و بلیغ‌ترین عبارت در معرفی اخلاص است: «قل هو الله أحد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد»(الإخلاص). به نظر قشیری «اخلاص» یعنی خداوند را در اطاعت واحد گردا نیدن است(صالح عضیمه، ۵۶). ظاهرسازی، جاه طلبی، جلب احترام مردم هیچ کدام در معنای اخلاص راه ندارد. در تفسیر المیزان مخلصین کسانی هستند که در بندگی اخلاص می‌ورزند و شاخصش آن است که بنده جز اراده خدا را نمی‌خواهد (طباطبایی، ۷۴/۸). در احیاء العلوم اخلاص نقطه مقابل شرك است و هر کس مخلص نیاشد، مشرك است(غزالی، ۴۰۰/۴). بنابراین یکی دیگر از ویزگی‌های انسان کامل با توجه به درک صحیح آنها از هدف زندگی اخلاص و پاک دلی آنان است. ابراهیم(ع) با درک این هدف مشی زندگی خود را بر اساس «اخلاص» قرار داد و قرآن از زبان وی می‌گوید:

«أَنِّي وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(الانعام، ۷۹). جلوه تام رویکرد ابراهیم (ع) به خدا، در نماز و عبادت و زیستن او نمود پیدا کرد: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی الله رب العالمین» (الانعام، ۶۴). یوسف(ع) و موسی(ع) نیز از مخلصین بوده است که به سان دیگر انبیاء هرگز شیطان بر آنها راه ندارد(ص، ۸۳؛ یوسف، ۲۴؛ مریم، ۵۱).

۵.۵. شاخص شرح صدر

در گزارش معجم مقاييس اللغة، «شرح» به معنای بازکردن و گستردن آمده است(ابن فارس، ۲۶۹/۳)، راغب نیز آن را به معنای گستردن گوشت دانسته و گفته است: «شرحت اللحم و شرحته» (راغب، ۲۵۶). اصطلاح شرح صدر در معنای ظرفیت وسیع، تحمل کردن و حوصله داشتن به کار رفته است. محققان و مفسران شرح صدر را به ترتیب به معانی چون دلی فراخ و

قلبی لبریز از بردبازی و دانش و حکمت تفسیر کرده آند(قاضی عیاض، ۲۲/۱؛ زمخشri، ۷۷/۴؛ قرطbi، ۱۰۴/۲۰؛ سیوطi، الدر المنشور، ۳۶۳/۶).

در قرآن می خوانیم موسی(ع) به هنگام مأموریت برای هدایت فرعون از خداوند طلب شرح صدر کرد: «اذهب الى فرعون انه طغى، قال رب اشرح لى صدرى و يسرلى امرى» (طه، ۲۷-۲۴). طباطبایی عبارت «رب اشرح لى صدری» را نوعی استعاره دانسته و «شرح صدر» را به معنای حوصله و تحمل تعبیر کرده است(طباطبایی، ۱۴۴/۱۴).

یکی از منت های خداوند در حق رسولش نیز اعطای شرح صدر به اوست: «ا لم نشرح لك صدرك»(الشرح، ۱). شرح صدر در دعوت رسول خدا بسیار کارا و مؤثر بود. رسول گرامی(ص) همه سختی ها و فشارهای دوران مکی را با قلبی گشاده پذیرا شد. از آن پس که به مدینه رفت و در بی تشکیل حکومت و نبرد با مشرکان نیز شرح صدر را به وضوح در سیره مدیریتی حضرتش ملاحظه می کنیم. این حوصله و گشاده قلبی را افزون بر تحمل آزار مکیان در دوره اول دعوت پیامبر(ص) در فتار کرامت آمیز و توأم با شرح صدر ایشان را در فتح مکه نیز شاهدیم. چون ابوسفیان با آن همه گفتار و رفتار زشت خویش از رحمت پیامبر(ص) آگاه شد، اشعاری در ستایش گذشت رسول خدا(ص) سرود(سیرة ابن هشام، ۴۳/۴؛ واقدی، ۸۱۰/۲). این سعه صدر به گونه ای است که پیامبر(ص) بزرگواری در حق آنان را در آن موقعیت به نهایت درجه رساند. چنان که مولوی گفته است:

او به تیغ حلم چندین حلق را وا خرید از تیغ و چندین خلق را	تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر
(متنی دفتر اول، ایات ۳۹۸۸-۳۹۹۹)	

شرح صدر در آدمی از سعه وجودی او نشأت می گیرد. هر چه انسان بر واردات قلبی خود تسلط یابد، غم ها و شادی ها نخواهد توانست بر او استیلا یابند. در آن حال ظرف وجودی او بربیانه تر از آن است که ناملایمات و سر خوشی ها بتوانند او را پرسکند. امام

علی(ع) قلب آدمی را به ظرفی تشبیه می کند که بهترین آن با گنجایش ترین آنهاست(نهج البلاغه، حکمت ۴۷۱). بدین ترتیب هرچه آدمی قابلیت بیشتری از مظہریت اسماء و صفات الهی را در خویش ایجاد کند، در مسیر عبودیت از سعه وجودی بیشتری برخوردار خواهد بود و این خود منشأ شرح صدر آدمی است. در قرآن آمده است: «فَمَنْ يَرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ شَرَحَ صَدْرِ الْلَّاْسِلَامِ» (الانعام، ۱۲۵). رابطه هدایت الهی با شرح صدر در این آیه به خوبی گواه اهمیت و ارزش بالای این ویزگی است. پیامبر(ص) در تفسیر این آیه فرمود: «شرح صدر نوری است که خدا در قلب مؤمن می افکند و در پرتو او روح او وسیع و گشاده می شود (طبرسی، فضل بن حسن، ۳۶۲/۲). شرح صدر در الگوی رفتاری پیامبر به عنوان یک اسوه کامل آشکار بود، او در خانه، اجتماع و در سیره فردی و آیین مدیریتی خویش همواره متصف به این صفت بود و تأثیر این ویزگی در گشادگی چهره، عطفت و مهربانی، بردبازی و حلم و انصاف او متجلی بود(برای نمونه های بیشتر بنگرید به: ابن حنبل، ۱۷۴/۳، بخاری، ۱۰۵؛ نعیم اصفهانی، ۱۸۳/۱؛ ۱۸۲-۱۸۳؛ کلینی، ۲/۱۰۳؛ مجلسی، ۱۶/۷، ۲۲۶).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم پزشکی

۵. شاخص صبر

هرجا قرآن به پیامبر(ص) فرمان صبر و مدارا می دهد، به نوعی تأکید بر ضرورت شرح صدر در اصل دعوت الهی اوست؛ مانند این آیات: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هُجْرًا جَمِيلًا وَذُرْنَى وَالْمَكْذَبِينَ اولى الْنَّعْمَةِ» (المزمول، ۱۰-۱۱)، آیه شکفت انگیز دیگر چنین است: «ادفع باللّتّی هی احسن، فاذالّذی یینک و یینه عداوة کأنه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظّ عظیم» (فصلت، ۳۴-۳۵).

بر اساس این کریمه الهی، تنها صابران و صاحبان خیر عظیم به اهمیت رفتار کریمانه در مقابل بدی بی می برنند. بی تردید، نیل به منزلت رفیع صابر بودن و یا بهره مندی از خیر عظیم ویزگی انسان رشد یافته است.

یکی دیگر از ویژگی های رشد معنوی انسان در نگاه قرآن صبر است. اصل معنای صبر، حبس و منع است (ابن منظور، ۲۵۷/۷؛ ابن فارس، ۳۲۹/۳؛ مجلسی، ۶۹/۷۱). در اخلاق صبر به معنای خویشتن داری، ثبات نفس پایداری و استقامت آمده است (ابن مسکویه، ۴۱). صبر به معنای اصطلاحی آن عین رشد است. زیرا رشد، استقامت در راه حق و تصلب داشتن و سخت بودن در آن است (زبیدی، ۳۵۲/۲) که نتیجه حریت از قید نفس است (امام خمینی، ۲۲۱). در ادبیات عرفانی پیامبری مانند نوح از مصادیق بارز انسان های صبور به شمار آمده است و صبر و استقامت او سبب صیقل روح او شده است.

جور کفر نوحیان و صبر نوح

(مولوی، دفتر ۳، ص ۳۸۹)

در قرآن صبر در سه موضع به کار رفته است: صبر در برابر هوای نفس، صبر در برابر حوادث و سختی ها، صبر در برابر دشمن و در میدان جنگ (النازعات، ۴۰-۴۱؛ البقرة، ۱۵۵-۱۵۷، ۲۴۹). مضمون ۲۰ آیده از آیات قرآنی حاکی از امر به صبر و استقامت پیامبر است؛ نظریه: «فاصبر صبرا جميلاً» (المعارج، ۵)، «تو استقم كما أمرت» (الشورى، ۱۵)، «فاصبر كما صبر ألو العزم من الرسل» (الاحقاف، ۳۵).

افزون برپیامبر اهل ایمان نیز امر و توصیه به صبر شده اند؛ چنان که در قرآن می خوانیم: «يا ايها الذين آمنوا اصروا و صابروا» (آل عمران، ۲۰۰) و قرآن شرط پیروزی آنان را صبر و استقامت دانسته است (الانفال، ۶۵). صبر ثمره یقین است (غورالحكم ۲۶/۱). آنان که به مرتبه هدایت خلق به سبب صبر و استقامتشان دست یافتند، اهل یقین بودند (السجده، ۲۴). بصیرت است که صبر می آفریند؛ لذا عبد صالح خدا (حضر) به موسی آموخت که انسان دارای بصیرت می تواند صابر باشد (الکهف، ۶۶-۶۸). ثمره ناشی از صبر استقامت نیز کسب کمالاتی چون شجاعت است. چنان که امام علی (ع) فرمود: «الصبر شجاعة» (نهج البلاغه، حکمت ۴). اگر صبر شجاعت باشد، پیامبر شجاع ترین مردم بود. از عبد الله بن عمر نقل شده است که هیچ کس را

شجاع‌تر از رسول خدا ندیده است (ابن سعد، ۳۷۳/۱). امام علی شجاعت پیامبر را که ثمره صبر است، چنین وصف کرده است: هرگاه آتش جنگ شعله ور می‌شد، ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و در آن لحظه هیچ یک از ما به دشمن نزدیک از او نبود (قاضی عیاض، ۱۵۰/۱؛ مزی، ۲۲۹/۱). بدین سان می‌توان گفت: صبر بستری است که رشد همه کمالات به آن وابسته است. براساس روایتی صبر و تبعات آن همچون رضا، زهد، اخلاص و توکل، هدیه خدا به پیامبر است (صدقه، معانی الاخبار، ۲۶۱) و در روایتی دیگر، پیامبر ایمان را همان صبر معنا کرده است (مجلسی، ۱۳۷/۸۲).

۵. ۷. شاخص اعتدال

یکی دیگر از اصولی که در قرآن بدان عنایت زیادی شده، اصل اعتدال است (النساء، ۱۳۵؛ المائدہ، ۸) و خداوند در قرآن به عدل و احسان امر می‌کند (التحل، ۹۰). عدالت یکی از ارزش‌های بنیادی در جوامع انسانی و عدالت خواهی، آرمان و مطلوب همیشگی بشریت بوده است. اصل عدل، افزون بر آن که جزء اصول عقاید و تفکر شیعه به شمار آمده است (شیخ مفید، ۱۹)، چندان قابل توجه است که به عنوان یک ملاک اصلی جزء شرایط حاکمان و فقهیان و مراجع دینی و محدثان قرار داشته است (برای نمونه: رک: مجلسی، ۱/۷۰). گرایش به عدالت با فطرت همه آدمیان سازگار است و از دیرباز اندیشه‌ورزان و فرزانگان آدمیان را به اعتدال فرا خوانده اند.

ملکه عدالت در بین فیلسوفان اخلاق اهمیت بسزا دارد. ابوعلی مسکویه از میان فضایل چهارگانه حکمت، عفت، شجاعت و عدالت، فضیلت عدالت را برترین شمرده و به عقیده او کمال سه فضیلت قبلی است (ابن مسکویه، ۳۷-۴۰، ۲۸). عدالت را به هر کدام از معانی موزون بودن، مساوات، اعطاء حق هر صاحب حق و یا جز آنها بگیریم (مطهری، عدل الهی، ۵۹)، مطلوب همه انسان‌ها و یکی از شاخص‌های کمال است.

عدالت در حکم مقدمه‌ای برای عبودیت است و در سیره عملی پیامبر عدالت نیز بازتاب وسیعی دارد. امام علی(ع) سیره پیامبر(ص) را چنین ترسیم کرده است: «سیرته القصد و سنته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل»(سید رضی، خطبه، ۱۹۴). امام باقر(ع) نیز آن گاه که سیره امام عصر را به محمدبن مسلم توضیح می‌دهد، سیره او را همان سیره پیامبر(ص) می‌داند و در پاسخ به سؤال وی در مورد سیره گفته اند: روش‌های نادرست جاهلیت را باطل کرد و با عدالت با مردم مواجه شد(طوسی، ۱۵۴/۶).

امام علی(ع) همچنین ویژگی انسان جاهل را پیروی از افراط یا تغیریط می‌داند: «لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً»(سید رضی، حکمت، ۷۰). بنابراین شان عاقل در مقابل جاهل رعایت اعتدال است. در وصیت لقمان به فرزندش نیز رفتار میانه روانه مورد تأکید است؛ چنان که گفته است: «و اقصد فی مشیک»(لقمان، ۱۹). از سوی دیگر در قرآن اگر سخن از نمونه بودن امت اسلام به میان آمده، به لحاظ امت وسط بودن است. شهید و گواه بودن پیامبر برای امت اسلام نیز به اصل اعتدال معطوف است(البقرة، ۱۴۳). زیرا پیامبر به مثابه شخصیتی کمال یافته به عالی ترین مکارم اخلاق نایل شده است و او از این رهگذار توانسته است، میان قوا و غرائز خویش اعتدال برقرار کند؛ از این رو برای اتمام و تکمیل مکارم اخلاقی در میان جوامع نیز برانگیخته شده است. چنان که خود گفته است: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»(بیهقی، ۱۹۲/۱). وقتی ایجاد عدالت برای یک فرد در کشور وجود خویش دشوار است، به طریق اولی در یک جامعه به مراتب دشوارتر است؛ لذا این مهم، تنها از برگزیدگان الهی چون پیامبر الهی(ص) ساخته است.

۶. نتایج

۱. در قرآن تعبیر انسان کامل نیامده است؛ اما آیاتی وجود دارد که از آن بن مایه انسان کامل استفاده می‌شود.

۲. معنویت جویی، کمال گرایی و اعتقاد به اصل فطرت انسانی از مبانی مهمی اند که شاخص های تعالی انسان تراز قرآنی برآن مبتنی می گردند.
۳. در قرآن خدا محور و هدف رشد است و بر اساس این هدف ویزگی های اخلاقی انسان تعریف می شود.
۴. در قرآن مدل رشد انسان در مشی و زندگی پیامبرانی چون ابراهیم(ع) و محمد(ص) تبلور یافته است.
۵. شاخص های رشد در انسان ها ذو مراتب است و به فراخور استعدادهای آدمیان نیل به هدف غایی متفاوت خواهد بود.
۶. رشد در فرهنگ قرآن به معنای توسعه یا نمو به کار نرفته است؛ بلکه به مفهوم هدایت استعمال شده است؛ از این رو مقابل آن غی و گمراهی است.



كتاب‌شناسي

قرآن

نهج البلاغه سید رضی

آمدی، عبد الواحد التميمي غرر الحكم، بيروت، ۱۴۰۷ق

ابن انیر، مجد الدين مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث، انتشار اسماعيليان، قم، ۱۳۶۴ش

ابن حنبل، احمدبن محمد، المسند، داراحياء التراث العربي، بيروت

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، ۱۴۰۵ق

ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبد السلام هارون، مصر، ۱۳۸۹ق

ابن مسکویه، احمد بن محمد رازی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، مقدمه حسن تمیم، بيروت [بیتا]

ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ق

ابن هشام، محمد، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى سقا و ديگران، بيروت، داراحياء التراث، ۱۹۸۵م

ابونعيم اصفهاني، احمدبن عبد الله، حلية الاولياء، تحقيق محمد قلمعه چی، بيروت، ۱۴۰۶ق

- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و قرآن در اسلام، ترجمه احمد آرام همو، مقاہیم اخلاق دینی در قرآن، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فرزان، تهران، ۱۳۷۸ ش
- بخاری، محمدبن اسماعیل، الادب المفرد، قاهره، ۱۳۷۹ ق
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، السنن الکبری، تحقیق محمد عبدالقدار عطا، بیروت، ۱۴۱۴ ق
- جوادی آملی، عبد الله، مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، ترجمه آیة الله کمره‌ای، انتشارات کتابچی، ۱۳۸۰ ش
- خمینی، روح الله، چهل حدیث، مرکز نشر فرهنگ رجا، ۱۳۶۸ ش
- رازی ابوالفتوح، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، به کوشش محمد جعفر یاسحقی، و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷ ش
- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب قرآن، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴ ق
- زمخشري، جارالله، الكشاف عن حقائق غوامض الشذيل و عيون الاقاويل في وجوه التاویل، نشر ادب العوزة
- سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، جامع الصیرف فی احادیث البشیر النذیر، بیروت ۱۴۰۱ ق
- همو، الدرالمنتور فی التفسیر بالمانور، مکتبة المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۲ ق
- شیخ مفید، محمد بن محمد، اوائل المقالات، به اهتمام مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش
- صالح عضیمه، وازگان قرآن، ترجمه حسین صابری، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰ ش
- صدقوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، مکتبة الصدقوق، ۱۳۷۹ ق
- همو، التوحید، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، [بی تا]
- طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، دفتر انتشارات اسلامی، قم
- همو، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۱۱ ق
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق خلیل میس، دارالفکر، بیروت، طبرسی^۲ البارفاضل علی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ترجمه رضانی نیشابوری، مشهد، ۱۳۶۴ ش
- طبرسی، فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مکتبة المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن خرسان، بیروت، ۱۴۰۶ ق

غزالی، ایوحامد محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، ۱۴۰۶ق

فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب معروف به التفسیر الكبير، قاهره، [بی تا]، چاپ افست تهران،
[بی تا]

قاضی عیاض، ابوالفضل عیاض بن موسی، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، تحقیق علی، محمد بجاوی،
بیروت، [بی تا]

قرطیبی، محمدين احمد، الجامع لاحکام القرآن، تصحیح ابراهیم اطفیش، افست دار الكتاب العربي، مصر
قشيری، عبدالکریم بن هوانن، رساله قشيریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع
الزمان فروزانفر، علمی_ فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱ش

کار دان، علی محمد و همکاران، فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سمت، ۱۳۷۲ش

کلینی، محمدين یعقوب، الکافی، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۸ش

مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت، ۱۴۰۶ق

مطهری مرتضی، توحید انتشارات صدراء، [بی تا]

همو، عدل الهی، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۷ش

همو، فطرت، انتشارات صدراء، چاپ اول، ۱۳۶۹ش

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ق

مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، چاپ نیکلسون

ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنا، ترجمه اکبر معارفی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ش